

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۱۳)

شنبه ۲۹ - ۰۴ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۰۹ - ۱۱ - ۱۳۹۵ م؛ ۲۸ - ۰۱ - ۲۰۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالنُّفُولِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا أَخْبَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴)

### I. تفسیر

#### 1. تکمله‌ای بر تکلم خدای سبحان و وحی:

**قرب خدای تعالی و شهود او از نزدیک:** در قرآن کریم آیات فراوانی به قرب خدای تعالی اشاره دارند. در اینجا تفسیر تعدادی از این آیات توسط بعضی از اهل عرفان را می‌آوریم. آیات مورد بحث: **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴: ۲۰ طه)** (همانا من خود الله می باشم، معبودی جز من نیست. پس، عبادت من کن و نماز را بر پا دار به یاد من!)

قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَحِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مِنْ يَتَّى وَبِصْبِرٍ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰: ۱۲ يوسف)

(گفتند: آیا تو خود یوسفی؟ گفت: من یوسفم، و این برادر من است، خدا بما منت نهاد، که هر که بپرهیزد و صبور باشد خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.)

"يَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ" (۲: ۱۶ التلح). (ملائکه را همراه روح به امر خود بر هر یک از بندگانش که بخواهد نازل می گرداند که بپیم دهید، معبودی جز من نیست؛ پس، تقوای مرا پیشه خود سازید.)

قرب و شهود حق: در سوره مبارکه طه، خدای تعالی می فرماید، "إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي" (۱۴: ۲۰ طه) (همانا من خود الله می باشم، معبودی جز من نیست. پس، عبادت من کن و نماز را بر پا دار به یاد من!)

#### مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه می فرمایند:

پس اینکه فرمود، "إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" مسمی را با خود اسم معرفی کرد و فرمود، "به درستی که من الله ام"، و فرمود، "الله منم" برای اینکه مقتضای حضور این است که با مشاهده ذات به وصف ذات آشنا گشت، نه به وسیله وصف به ذات آشنا گردید، همچنانکه برادران یوسف وقتی او را شناختند گفتند، "به درستی که هر آینه تو یوسفی؟! یوسف هم گفت، "من یوسفم و این برادر من است" که اگر مقام مقام حضور نبود جا داشت بگویند، "یوسف تویی." و اسم جلاله هر چند علم و نام مخصوص ذات خدای متعال است، لیکن معنای مسمای به "الله" را می فهماند، چون ذات او مقدس تر از آن است که کسی بدان راه یابد، پس گویا فرموده است: من که آن کسی هستم که مسمای به الله است، خود گوینده حاضر و مشهود است، ولی مسمای به الله مبهم است که کیست؟ لذا گفته شده من همانم، خواهی گفت: الله اسم است نه وصف، تا بگویی مقتضای حضور این است که از ذات به وصف پی ببرم؟ در جواب می گویم: اسم جلاله هر چند که به خاطر غلبه علم شده است و لیکن خالی از اصلی وصفی نیست.

و جمله، "لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" کلمه توحید است که از نظر عبارت و لفظ مترتب بر جمله، "إِنِّي أَنَا اللَّهُ" شده است چون حقیقتا هم مترتب بر آن است چون وقتی خدای تعالی کسی باشد که هر چیزی از او آغاز شده است، و به وجود او قائم و به او منتهی است پس دیگر جا ندارد که کسی جز برای او خضوع عبادتی بکند. پس او است الله معبود به حق و اله دیگری غیر او نیست. لذا، امر به عبادت را متفرع بر این حقیقت نموده است، فرمود، "فَاعْبُدْنِي"، و اگر در جمله، "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي". از انواع و اقسام عبادت خصوص نماز را ذکر کرد. با اینکه قبلا در جمله، "فَاعْبُدْنِي"، عبادت را به طور عموم ذکر کرده بود، و خلاصه اگر بعد از آن عام، خصوص این خاص را ذکر کرد، بدین جهت بود که هم اهمیت نماز را برساند، و هم بفهماند که نماز از هر عملی که خضوع عبودیت را ممثل کند، و ذکر خدای را به قالب در آورد، آن چنان که روح در کالبد قرار می گیرد، بهتر است. بنابراین، معنا، کلمه "لِذِكْرِي" از باب اضافه مصدر به مفعول خودش است، و لام آن برای تعلیل است، و

این جار و مجرور متعلق به کلمه، "أَقِمِ" می باشد و حاصل معنایش این است که : عبادت و یادآوری از من را با عمل نماز تحقق بده ، همچنان که می گویند: بخور برای اینکه سیر شوی، و بنوش برای اینکه سیراب گردی. این آن معنایی است که از مثل سیاق مورد بحث به ذهن تبادر می کند.

**مولی عبدالرزاق قاسانی نیز در تفسیر این آیه می فرماید:**

تکرار فرمود، "إِنِّي أَنَا اللَّهُ" (همانا من خود الله هستم) با تأکید، و تبدیل ربّ به "الله" تا متوقف نشود نزد صفات در حضرت آسمانی، و محجوب از ذات زیرا "رب" همان اسمی است که با آن تجلی نموده است بر او، چرا که هنگام طلب هدایت و اقتباس، نمی بیند او را مگر به [صورت] آن اسم علیم هادی، که همان جبریل است. یعنی، همانا من واحد موصوف به جمیع صفات هستم، "لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" (معبودی نیست بجز من) متکثر نمی شود و متعدد نمی گردد آنائیت و احدیت من با کثرت مظاهر و تعدد صفات، "فَاعْبُدْنِي" (پس، مرا عبادت کن!) مخصوص ساز عبادت را به ذات من، نه اَسْمَاء و صفاتم، با عبادت ذاتی و آمادگی استعداد فناء منیت خود در حقیقت من و تسبیح مطلق ذات من، "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي" (و بر پا دار نماز را به یاد من!) یعنی، [بر پا دار] نماز شهود روحی را برای به یاد داشتن ذات من فوق نماز حضور قلبی برای به یاد داشتن صفات من! (پایان نقل)

قرب خدا و شهود حقّ از نزدیک: در سوره مبارکه یوسف، خدای تعالی می فرماید پس از آنکه یوسف از برادرانش، که نمی دانستند او یوسف است، پرسید آیا فهمیدید با یوسف و برادرش چه کردید وقتی نادان بودید؟، آنها گفتند، "قَالُوا إِنَّا كُنَّا لَمُؤْمِنِينَ قَالُوا أَنَا يُونُسُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ" (۱۲:۹۰ یوسف) گفتند: آیا تو یوسفی؟ گفت: من یوسفم ، و این برادر من است ، خدا بما منت نهاد، که هر که بپرهیزد و صبور باشد خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند. بعضی از اهل عرفان با اشاره به این آیه کریمه و آیه سوره مبارکه طه، "إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي" (۲۰:۱۴ طه) (همانا من الله می باشم، معبودی جز من نیست. پس، عبادت من کن و نماز را بر پا دار به یاد من!)، گفته اند: نزدیکترین راه رسیدن بخدا راه مشاهده و علم حضوری و به بیان آوردن آن است که خداوند در يك مرحله می فرماید، " وَخُنِ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ" (۵۰:۱۶ ق) (ما از رگ کردن به او (انسان) نزدیک تریم!)، و در مرحله دیگر می فرماید که خداوند به انسان از وجود خود او نزدیک تر است، "أَنَّ اللَّهَ يَجُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ" (۸:۲۴ الأنفال) (خدا بین مرد و قلب او حائل است و همانا سوی او محشور می گردید!) ... اقرب طرق هم به خدا همین است. یعنی این فاصله انسان تا خدا از فاصله تمام اشیاء و امور دیگر به انسان نزدیکتر است. در دعای ابو حمزه ثمالی که می فرماید "و ان الراحل اليك قريب المسافة" (مسافت مسافر به سوی تو اندک است). قریب المسافة بقول مطلق یعنی این فاصله از تمام فواصل دیگر کمتر است که فرمود "أَنَّ اللَّهَ يَجُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ" (۸:۲۴ الأنفال) (خدا بین مرد و قلب او حائل است) که از خود انسان هم به او فاصله اش اقرب است. ... بنابراین، در شناخت خدا به نزدیکترین شکل که "ان الراحل اليك قريب المسافة" (از دعای ابو حمزه ثمالی) برای شناخت او هیچ واسطه ای لازم نیست حتی شناخت خود انسان بلکه متأخر از اوست. در مورد ملاقات حضرت موسی و خداوند متعال، قرآن کریم می فرماید، "إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" (۲۰:۱۴) (همانا من الله هستم، معبودی غیر من نیست.) [در این مشاهده] آیات آفاقی و انفسی واسطه قرار نگرفته است بلکه وجود باری تعالی خود وسیله شناخت او شده است "اننی انا...". در تفسیر المیزان، مرحوم علامه طباطبایی در این مورد می فرماید: پس اینکه فرمود "إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" مسمی را با خود اسم معرفی کرد، و فرمود، "به درستی که من خود الله هستم،" و فرمود، "الله من هستم" برای اینکه مقتضای حضور این است که با مشاهده ذات به وصف ذات آشنا گشت، نه به وسیله وصف به ذات آشنا گردید همانگونه که برادران یوسف وقتی او را شناختند گفتند، "إِنَّا كُنَّا لَمُؤْمِنِينَ" (۱۲:۹۰ یوسف) (به درستی آیا تو خود همان یوسفی!) یوسف هم گفت، "أَنَا يُونُسُ وَهَذَا أَخِي" (من یوسفم و این برادر من است) که اگر مقام مقام حضور نبود جا داشت بگویند یوسف تویی .

تعبیری دیگر از قرآن کریم راجع به شهود بدون واسطه حقّ تعالی: با نزول قرآن، حضرت محمد (ص) به مقام ولایت و نبوت نایل گردید. برای درک ابعاد مختلف این حادثه، شیخ اکبر ابن عربی به آیه کریمه سوره مبارکه نحل استشهد می کند، "يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْزِلُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ" (۱۶:۲ نحل). (ملائکه را همراه روح به امر خود بر هر یک از بندگانش که بخواهد نازل می گرداند که بیم دهید، معبودی جز من نیست؛ پس، تقوای مرا پیشه خود سازید.) همانگونه که ملاحظه می شود، خداوند "روح" را با ملائکه بر ولی خدا متجلی می سازد و او را به مقام نبوت و رسالت مبعوث می گرداند و این رسالت تشریح است.

علاوه بر این، شیخ ابن عربی می فرماید (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۲، ص ۶۳۸): ... با تجلی روح بر ولی خدا همه واسطه ها را که حجاب بین او و خلقت می باشند را از میان برمی دارد. از همین روی خدای تعالی فرمود، "يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ" (۴۰:۱۵ غافر) (می افکند روح را از امر خود بر هر که خواهد از بندگانش) .... "أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" (۱۶:۲ النحل) (.... معبودی جز من نیست) و فرمود، "هو" [او]. به عبارت دیگر، "الروح" همان امر "ملقی" (القاء شده) از سوی خدا بر قلوب عبادش می باشد. امر خدا همان است که القا نموده است، و آن روح صورت سخن اوست که "أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ" (۱۶:۲ النحل). پس، برداشته شدند واسطه ها برای چنین بندهای زیر حقیقت و حی نازل شده همان "روح" است. و اللقی همان الله است، و نه کسی غیر از او. این روح ملک (فرشته) نیست بلکه در حقیقت خود المألکة (رسالت) است. دقت شود! شأن این روح را ملائکه نمی شناسند زیرا او از جنس آنها نیست... روح الامین یا جبرئیل که بر قلب حضرت محمد (ص) نازل می شد در حقیقت رسول الرسول بود.

## 2.

**تأویلات مولی عبدالرزاق کاشانی:** مولی عبدالرزاق کاشانی در ذیل این آیات چنین می فرماید:

"طه"، "طاء" اشارتی است به طاهر، و "هـ" به هادی. و آن بدان سبب بود که نبی- صلی الله علیه و سلم- از شدت میل و عاطفه اش بر قومش به خاطر صورت رحمت و مظهر محبت بودنش، تأسف می خورد از عدم تأثیر تنزیل در ایمان شان، و به دل گذارند که بقیته در اوست، چنانچه ذکر آن آمد در [ذیل] قول خدای تعالی، "فَلَعَلَّكَ بَاحِعٌ تُمْسِكُ عَلَىٰ آثَارِهِمْ" (۱۸:۶ الکهف) (پس، شاید تو هلاک کننده باشی خودت را بر اثر آنان)، و افزود در ریاضت، و شبها را زنده می کرد با تهجد، و نهایت کوشش را در قیام داشت تا آنجا که پاهای او ورم کرد. پس، خبر داد او را که عدم ایمان شان از جهت او نیست، بلکه از جهت خودشان است، و غلیظ شده بود حجاب شان، و نابود استعدادشان، نه به سبب بقاء صفات نفس تو یا بقیه منیت تو یا وجود نقصت و کوتاهی تو در هدایت چنانچه به دل گذراندی. پس، به رنج می افکن خودت را. و ندا در داده شد به دو اسم از اسماء الله تعالی که دلالت دارند بر نزاهتش از این دو امر یاد شده، یعنی وجود بقیه یا قصور از هدایت. پس، گفته: یا طاهر از لوث بقیه، یا هادی، "مَا أَتَرْنَا عَلَيْكَ أَلْمَزَانَ لِيَتَشْمَىٰ" (فرو فرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کشی) و به رنج افتی با ریاضت، لیکن برای یادآوری کسی که نرم است قلبش، و مستعد است برای قبول آن، بعد صفاء و طهارت تو. و حاصل شده است این دو امر به حمد الله، و کاملی مکمل هستی. و مقصود از ریاضت نیست مگر این دو امری که ظاهر شده است در تو، که تجلی ماست بر تو با این دو اسم مذکور. پس، به رنج می افکن خودت را، که هدایت پذیری حاصل نمی شود با هدایت تو به سبب سختی قلبها، که ضد خشیت و نرمی است، که شرط حصول آن می باشند، نه به خاطر قصور تو.

و جایز است که قسم برای نداء بوده باشد. یعنی، قسم به این دو اسم، که با آن دو پروراند او را، و تجلی نمود با آن دو برای او برای افاده تزکیه و تخلیه، چرا که مقصود از انزال حصول اثر آن دو در تو می باشد، نه رنج و مشقت، که حاصل شده است، پس افراط مکن در ریاضت. و برای همین معنی، "آل محمد" "آل طه" نامیده می شوند، یعنی با حصول این دو معنی برای آنها و ظهور مسمای این دو اسم در آنها.

"تَزِيلاً مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَىٰ" (فرو فرستاده ای از آن که آفرید زمین و آسمان های بالا را) تا قول او، "إِنَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ" (۲۰:۸ طه) (او راست زیباترین اسمها)، معنایش آن است که فرو فرستادیم تنزیلی را از آن که متصف است به جمیع صفات جمالی و جلالی، و بود برای ذات تو نصیبی از جمیع آنها وگرنه ممکن نمی بود برای تو قبول آن و حمل آن زیرا اثر وارد باید که ناگزیر تناسب داشته باشد با مورد همان سان که مناسبت دارد با مصدر، و چون مصدرش ذات موصوف به جمیع اسماء حسنی است، واجب است که موردش، که همان ذات تو باشد، همان سان موصوف باشد به آنها، و همان گونه که خلق فرمود آسمان های بالا و زمین را، یعنی عالم ارواح و عالم اجسام را، که همان جسم مطلق باشد، و قرار داد آن حجاب های جلالتش که ساتر جمالش باشند، همان گونه در حجاب پوشاند تو را با آسمان های طبقات غیب هایت از حجاب های هفت گانه هایی که مذکور است، که همان روحانیت تو و مراتب کمالت باشند، و زمین شهادتت، که همان بدنت باشد.

"الرَّحْمَنُ" یعنی، پروردگار جلیل تو، همان که محتجب است با حجاب های مخلوقات به خاطر جلالتش، همان جمیل است، که متجلی است با جمال رحمتش بر همه، زیرا هیچ چیزی خالی نیست از رحمت رحمانی وگرنه ایجاد نمی شد. و برای همین، "الرَّحْمَنُ" اختصاص یافت، نه "الرحیم"، به خاطر امتناع عموم فیض بر همه مگر از او. پس، همان سان که استواء فرمود بر عرش وجود همه با ظهور صفت رحمانیت در او و ظهور اثرش، یعنی فیض عام از اوست سویی جمیع موجودات، همین سان استواء فرمود بر عرش قلب تو با ظهور جمیع صفاتش در تو و وصول اثر آنها از آن به جمیع خلایق، در نتیجه، رحمتی شدی برای همه عالمیان و نبوت تو عام و خاتم شد.

پس، معنی استواء ظهورش در اوست به طور سَوِي (راست) و تام زیرا برابری با همه آنها نداشته باشد مظهری غیر او، و در نتیجه، استواء و استقامت نداشته باشند مگر بر او، و برای همین، او - علیه السّلام - سایه نداشت، چرا که باقی نمانده بود از ذاتش با صفاتش بقیه‌ای که تحقّق به حقّ نداشته باشد با بقاء بعد فناء تام.

"لَهُ مَا فِي السَّمُوتِ ... " (او راست آنچه در آسمان‌هاست) تا قول او "وَمَا تَحْتِ الْأَرْضِ" (و آنچه زیر ثری باشد) (۲۰:۶ طه) بیانی است برای شمول قهر و مُلکَت او بر همه، یعنی همه آنها تحت مُلکَت و قهر و سلطنت و تأثیر او هستند، که ایجاد نمی‌شوند و حرکت نمی‌کنند، و آرام نمی‌گیرند، و تغییر نمی‌کنند، و ثبات ندارند مگر به امر او، و این چنین فانی شدی تو، سراسر مقهور با وحدانیت او و فناء قهاریتش، که نمی‌شنوی و نمی‌بینی، و نمی‌گیری، و گام نمی‌زنی مگر به توسط او و به امر او.

"وَأِنْ يَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى" (و اگر به آواز بلند گویی سخن را، او بداند سرّ و پنهان‌تر را)

بیانی است برای کمال لطفش، یعنی، علم نافذ او در همه، که می‌داند ظواهرشان و بواطنشان را، و سرّ و سرّ سرّ آن را، پس این چنین است که اگر بانگ بر آوری و اگر آهسته گویی، بداند آن را با بانگ و با آهستگی. و چون صفات مذکور امّهاتی هستند که هیچ صفتی نیست مگر تحت شمول آنهاست، و هیچ اسمی نیست مگر آن که مندرج است در این اسماء مذکور، و تکثّر نمی‌پذیرد ذات با آنها، فرمود، "اللَّهُ"، یعنی آن نازل کننده موصوف به این صفات همان الله است که "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" (نیست معبودی جز او)، که تکثّر نمی‌پذیرد ذات احدیّ او و حقیقت هویت او با آنها، و تعدّد نمی‌یابد، و او در ابد هست همان سان که در ازل بود، و نیست او بی مگر او، و نیست موجودی غیر او به اعتبار واحدیتش و مصدریتش چنان که یاد شد، "اللَّهُ الْأَعْمَاءُ الْمُحْسَنُ" (او راست زیباترین اسم‌ها)، که همان ذات او باشند همراه اعتبار تعینات صفات.

"إِذْ رَأَى نَارًا" (چون آتشی را دید) آن همان روح القدس بود، که از او نور در نفوس انسانی تابیده می‌شود، دید آن را با سرمه کشیده شدن بر چشم بصیرتش با نور هدایت، "فَقَالَ لِأَمَلِهِ" (پس، گفت به خانواده خود) یعنی، به قوای نفسانیش، "أَمْكُتُوا" (مکث کنید) یعنی، ساکن شوید، حرکت نکنید زیرا سیر به عالم قدسی صیوروت می‌یابد، و متصل می‌شود به آن نزد (با) این قوای بشری از حواس ظاهری و باطنی، که بدان مشغول بودند، "إِنِّي آنَسْتُ نَارًا" یعنی، آتشی را می‌بینم، "لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ" (باشد که پاره ای از آن را برای شما بیاورم) یعنی، هیبتی نوری اتصالی را که با آن همه شما سود برید، و نورانی گردید، و ذات او فضیلتی گردد، "أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى" (یا بر آتش، هدایتی یابم) یعنی، کسی را یابم که هدایت نماید مرا با علم و معرفتی که موجب راه یافتن سویی حقّ باشد. یعنی، اکتساب کنم با اتصال به آن هیبتی نوری را، یا صورت‌هایی علمی را، "فَلَمَّا أَتَاهَا" (پس، چون نزد آن آمد) یعنی چون بدان متصل گردید، "تَوَدَّى" (ندا در داده شد) از وراء حجاب‌های ناری، که همان سرداقات (سرپرده‌های) عزّت و جلال باشند، که بدانها محتجب می‌شود حضرت الهیه، "يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ" (ای موسی همانا من خود ربّ تو هستم)، که محتجب شده‌ام با صورت‌های ناریت، که یکی از پرده‌های جلال من است که در آنها تجلی می‌کنم، "فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ" (بر کن نعلین خویش را!) یعنی، نفس و بدنت، یا هر دو عالم را، زیرا چون از آن دو مجرّد شده بود، از دو عالم مجرّد گردیده بود. یعنی، همان گونه که مجرّد شدی با روح و سرّت از صفات و هیئات آن دو تا آنجا که متصل گردیدی به روح القدس، تجرّد بورز با قلب و سینه‌ات از آن دو با قطع علاقه‌ی کلی، و محو آثار، و فناء از صفات و افعال. و آن دو را "نعلین" نامید، و "توبین" (دو جامه) بنامید به خاطر آن که تا مجرّد نشود از ملبست آن دو، متصل نگردد به عالم قدس، حال آن که [آن هنگام] حال اتصال بود، و فقط امر فرمود او را به انقطاع به سوی او بالکل، چنانچه فرمود، "وَتَبَيَّنَّا لِيِنَّهُ تَبَيَّنًا" (۷۳:۸ المزمّل) (منقطع ساز خود را به سوی او، منقطع ساختی نیکو و کامل). پس، گویا باقی مانده بود علاقه او برای آن دو، و تعلق به آن دو در کُل نگه داشته بود قدمش را، که جهت سفلی قلب است، که صدر نامیده می‌شود، و آن دو توجّه روحی و سرّی به سوی عالم قدس هنوز بودند. پس، او را امر فرمود به بریدن از آن دو در مقام روح. برای همین، علّت وجوب خلع را چنین بیان فرمود، "إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى" (همانا تو به وادی مقدّس طوی می‌باشی) یعنی عالم روح، که منزّه است از آثار تعلق و هیئات لواحق و علائق مادی، که "طوی" نامیده می‌شود به خاطر طوی (در هم پیچیده شدن) اطوار ملکوت و اجرام آسمان‌ها زمین‌ها تحت آن.

و صادق بود آن که گفت، "امر فرمود به خلع آن دو به خاطر آن که از پوست الاغ مرده دباغی نشده بودند." و گفته شده است، "چون ندا در داده شد، شیطان وسوسه نمود سویی او: همانا تو توسط شیطان نداده شده‌ای! و گفت: جدا می‌کنم آن را، من می‌شنوم از جمیع جهات، آیا تو با جمیع اعضاء من هستی! و آن نیست مگر با نداء رحمن."

"وَأَنَا أَخَذْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ" (و من برگزیدم تو را، پس گوش سپار بدانچه وحی می‌شود!) این وعده برگزیدگی‌ای است که بعد تجلی تام ذاتی بود، کوه وجودش را متلاشی کرد با فناء در آن با فروپاشاندن و مدهوش افکندنش هنگام به خود آمدن با وجود حقانی چنان که خدای تعالی فرمود، "فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ بُنْتُ إِلَهِكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي أَخْطَأْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي" (۱۴۴-۱۴۳ : ۷ الأعراف) (پس، چون به خود آمد، گفت، "منزهی تو، سوی تو باز می‌گردم و من اولین مؤمن هستم!")، گفت، "ای موسی، من تو را بر مردم برگزیدم با رسالت‌هایم و کلامم.) و این تجلی همان تجلی صفات است قبل تجلی ذات، و برای همین، فرستاد او را، و آگاه نفرمود او را با وحی در اینجا، و امر فرمود او را به ریاضت و حضور و مراقبت، و وعده داد او را وقوع قیامت کبری به زودی. پس، این اختیار نزدیک است به اجتناب اصلی، که بدان اشاره فرمود به قول خود، "لِمَ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ" (۱۲۲: ۲۰ طه) (سپس، اجتناب فرمود او را، و بازگشت سوی او، و هدایت فرمود)، وسط است بین آن و بین اصطفاء.